

رئیس جمہور ما



ادبیاتِ جهان - ۱۶۸

رمان - ۱۴۳

سرشناسه: راث، فیلیپ، ۱۹۳۳ - م.
عنوان و نام پدیدآور: رئیس‌جمهور ما: هنرپیشه دغل و دوستانش/فیلیپ راث؛
ترجمه افشین رضاپور.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری: ۱۸۲ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۴۱۵-۵
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: [1971], (Our gang (starring Tricky and his friends),
یادداشت: چاپ قبلی: نشر آنا، ۱۳۸۲ (۲۴۰ ص).
موضوع: داستان‌های آمریکایی - قرن ۲۰ م.
موضوع: American fiction -- 20th century
شناسه افزوده: رضاپور، افشین، ۱۳۵۰ -، مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ ۱۲۴۹/الف/PS۳۵۶۰
رده‌بندی دیویی: ۸۱۳/۵۴
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۱۱۳۴۳۲

رئیس جمهور ما
هنرپیشه دغل و دوستانش



فیلیپ راث
ترجمه افشین رضاپور

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Our Gang
Starring Tricky and His Friends
Philip Roth
Random House, Inc, 1972



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،
شماره ۱۱۱، تلفن ۶۶۴۰۸۶۴۰
ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:
تحریریه انتشارات ققنوس

فیلیپ راث

رئیس‌جمهور ما
هنرپیشه دغل و دوستانش
ترجمه افشین رضاپور

چاپ اول (ناشر)

۹۹۰ نسخه

۱۳۹۷

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۴۱۵-۵

ISBN:978-600-278-415-5

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۱۲۰۰۰ تومان

فهرست

۱. دغل شهروند مسئله‌دار را آرام می‌کند ۹
۲. دغل کنفرانس مطبوعاتی برگزار می‌کند ۱۷
۳. دغل بحران دیگری دارد؛ یا نشست آموزشی فنون مسابقه ۲۹
۴. دغل برای ملت نطق می‌کند؛ خطابه مشهور «فسادی به حکومت دانمارک رخنه کرده است» ۸۱
۵. ترور دغل ۱۱۹
۶. مداحی بالای سر کیسه؛ پخش مستقیم سخنان عالیجناب بیلی کیکی از تلویزیون سراسری ۱۶۱
۷. مبارزه انتخاباتی برای بازگشت به قدرت؛ یا دغل در جهنم ۱۶۹

... و مباحث فراوانی را که همواره با استادم پیرامون سرشت بشر در گوشه و کنار جهان داشتیم به یاد می‌آورم. هرگاه سخن به دروغ‌پردازی و تظاهر می‌کشید، او به‌سختی منظورم را درمی‌یافت؛ اما خود تیزبینانه‌ترین فضاوت‌ها را داشت؛ چرا که این‌گونه استدلال می‌کرد: استفاده از گفتار ما را به درک یکدیگر و دریافت حقایق رهنمون می‌شود و اگر کسی راستی را ناراست بنماید، این مقاصد به شکست انجامیده است؛ چون دیگر نمی‌توان گفت که من او را کاملاً درک کرده‌ام؛ و با دریافت حقیقت — حقیقتی که او بر جای می‌نهد و بسیار بدتر از جهالت است — فاصله بسیار داریم؛ زیرا باید باور کنم که سپیدی سیاه می‌نماید و بلندی کوتاه؛ و این‌ها همه اندیشه‌های او بودند درباره توانایی دروغ‌گویی که نوع بشر آن را این‌گونه خوب آموخته و در سراسر جهان به کار بسته است.

جانانان سويفت، سفری به هوينمز (۱۷۲۶)

... انسان باید دریابد که هرج و مرج سیاسی امروز با تباهی زبان ارتباط دارد؛ و شاید بتوان با ایجاد تحولی در مقصود کلام، به پاره‌ای اصلاحات دست یازید... زبان سیاسی — و با تفاوت‌هایی این مسئله در مورد همه گروه‌های سیاسی، از محافظه‌کاران تا آنارشئیست‌ها، صدق می‌کند — طوری طراحی شده که دروغ‌ها را حقیقت و قتل را معتبر جلوه دهد؛ و به باد پاک، ظاهری انجمادگونه ببخشد.

جرج اورول، «سیاست و زبان انگلیسی» (۱۹۴۶)

دغل شهروند مسئله‌دار را آرام می‌کند

شهروند: «قربان، اجازه بدهید به خاطر پشتیبانی‌تان در روز سوم آوریل از قداست زندگی بشری و زندگی آن‌ها که هنوز متولد نشده‌اند به شما تبریک بگویم. این کار، به‌خصوص با در نظر گرفتن نتایج انتخابات ماه نوامبر، شجاعت فراوانی می‌خواست.»

دغل: «بله. سپاسگزارم. البته می‌شد عوام‌پسندانه عمل کرد و در برابر قداست زندگی بشری ایستاد. اما بی‌پرده بگویم، من ترجیح می‌دهم فقط یک دوره رئیس‌جمهور باشم و به اعتقاد عمل کنم تا این‌که، با اتخاذ موضع ساده‌ای مثل آن، دور دوم انتخابات را هم ببرم. خلاصه این‌که من طبق وجدانم عمل می‌کنم، درست مثل رأی‌دهندگانم.»

شهروند: «همه ما وجدان شما را تحسین می‌کنیم قربان.»

دغل: «متشکرم.»

شهروند: «نمی‌دانم می‌توانم درباره‌ی ستوان کالی^۱ و محکومیتش در قتل بیست و دو روستایی ویتنامی ویتنامی اهل مای‌لای^۲ سؤالی از شما بکنم یا خیر؟»

1. Calley

۲. My Lai: دهکده‌ای در ویتنام جنوبی که اهالی آن به دستور ستوان کالی قتل‌عام شدند. — م.

دغل: «البته. شما حتماً این سؤال را به عنوان نمونهٔ دیگری از امتناع من از انجام کارهای عوام‌پسند مطرح می‌کنید.»
شهروند: «چطور قربان؟»

دغل: «خب، بعد از برپایی اعتراض عمومی علیه آن محکومیت، عوامانه بود که بخواهم در مقام فرمانده کل قوا بیست و دو شهروند غیرنظامی را به جرم توطئه در قتل ستوان کالی محکوم کنم. عوامانه و عوام‌پسند، اما اگر روزنامه‌های خودتان را بخوانید، می‌بینید که من زیر بار نرفتم و فقط به مرور موضوع جنایت او، و نه آن‌ها، بسنده کردم. گفتم که ترجیح می‌دهم فقط یک دوره رئیس‌جمهور باشم؛ و شاید بهتر باشد حالا که حرف ویتنام به میان آمد، موضوعی را کاملاً روشن کنم. من به هیچ وجه قصد دخالت در امور داخلی کشور دیگری را ندارم. اگر رئیس‌جمهور تیو،^۱ طبق بعضی از قوانین ویتنام که با نیابرسی ارتباط نزدیک دارد، بخواهد و دلیل کافی داشته باشد که بعد از مرگشان به مسئلهٔ آن بیست و دو روستاییِ اهل مای‌لای بپردازد، به خودش مربوط است؛ اما به شما اطمینان می‌دهم که من به هیچ وجه قصد دخالت در نحوهٔ عملکرد سیستم قضایی ویتنام را ندارم. به نظر رئیس‌جمهور تیو و مقامات شایسته و منتخب سایگون بتوانند به تنهایی در وزارت دادگستری 'رفع و رجوعش' کنند.»

شهروند: «قربان، سؤالی مرا آزار می‌دهد، از آن‌جا که من هم مانند شما به قداست زندگی بشری اعتقاد دارم...»

دغل: «درود بر شما. شرط می‌بندم یکی از دلباختگان راگی هم هستی.»

شهروند: «بله قربان، متشکرم... اما از آن‌جا که من نیز در مورد نازادگان احساسی همچون شما دارم، با این احتمال که شاید ستوان

کالی مرتکب سقط جنین شده باشد، مشکل جدی پیدا می‌کنم. من از گفتن این حرف بیزارم آقای رئیس‌جمهور، اما وقتی فکرش را می‌کنم که شاید یکی از آن بیست و دو نفری که ستوان کالی کشته زنی حامله بوده سخت عذاب می‌کشم.»

دغل: «خواهش می‌کنم یک دقیقه صبر کنید. ما در دادگاه‌های این کشور سنتی داریم که تا وقتی گناه کسی ثابت نشده او کاملاً بی‌گناه است. در مای‌لای نوزادان و زنانی از سنین متفاوت حضور داشتند ولی من تا به حال حتی یک مدرک کوچک نیافته‌ام که در آن گودال زن حامله‌ای به قتل رسیده باشد.»

شهروند: «ولی قربان اگر و فقط اگر یکی از آن‌ها زن حامله‌ای بوده باشد، چه؟ فرض کنید در بازبینی قضایی این موضوع ثابت شود. از آن‌جا که شما به قداست زندگی بشری و زندگی نازادگان معتقدید، آیا در استیناف ستوان کالی پیش‌داوری نخواهید کرد؟ از آن‌جا که مخالف سقط جنینم باید اعتراف کنم تأثیر عمیقی در من می‌گذاشت.»

دغل: «خب، این اعتراف را به حساب پاکدلی شما می‌گذاریم اما من در مقام وکیل مجرب باید، بدون گرفتار شدن در هزارتوی احساسات، قضیه را بررسی کنم. اول باید پرسید آیا ستوان از حاملگی اطلاع داشته؟ پر واضح است که اگر ظاهر زن چیزی نشان نمی‌داده، در کمال انصاف باید پذیرفت که روح ستوان از این جریان بی‌خبر بوده و بنابراین به هیچ وجه مرتکب سقط جنین نشده.»

شهروند: «اگر خود زن به او گفته بود، چه؟»

دغل: «سؤال خوبی است. شاید واقعاً سعی خودش را کرده باشد؛ ولی ستوان کالی آمریکایی است و فقط انگلیسی حرف می‌زند، در حالی که یک روستایی اهل مای‌لای ویتنامی است و فقط به زبان ویتنامی اختلاط می‌کند. بنابراین به هیچ وجه امکان ارتباط کلامی نبوده و در

مورد زبان اشاره هم باید بگویم هرگز نمی‌توان مردی را به دلیل درک نکردن اشارات زنی عصبی — اگر نگوییم آشفته — به دار آویخت.»
شهروند: «نه، این منصفانه نیست.»

دغل: «خلاصه اگر حاملگی محرز نبوده، نمی‌شود گفت ستوان کالی در شکل غیرقابل قبولی از کنترل جمعیت مشارکت داشته. بنابراین آنچه او انجام داده با اعتقاد شخصی من به قداست زندگی بشری و زندگی نازادگان سازگار است.»

شهروند: «ولی قربان اگر محرز بود، چه؟»

دغل: «خب، آن وقت ما، در مقام وکلایی کارکشته، باید سؤال دیگری می‌کردیم. مثلاً: آیا ستوان از حاملگی اطمینان داشته یا در تب و تاب آن لحظه او را با زنی فربه اشتباه گرفته؟ مایهٔ افتخار ماست که میداندار آن صبح دوشنبهٔ مای‌لای بوده‌ایم اما یادتان باشد در مای‌لای جنگ بود و نمی‌توان از افسری که مشتی شهروند غیرمسلح را از گوشه و کنار جمع کرده انتظار داشت یک زن چاق و معمولی ویتنامی را از زنی که در دوران میانی یا حتی پایانی بارداری به سر می‌برده تشخیص دهد. لااقل اگر حامله‌ها مثلاً لباس مخصوص بارداری می‌پوشیدند، کمک بزرگی به بچه‌های ما می‌کرد؛ اما در آن روستا زن‌ها چنین لباسی نمی‌پوشند و همه با پیژامه رفت و آمد می‌کنند. با این وضعیت، تشخیص مردها از زن‌ها تقریباً غیرممکن است، چه رسد به تشخیص زن حامله. بی‌شک در این‌گونه مواقع، آشفته‌گی بر همه‌چیز حاکم است و سگ صاحبش را نمی‌شناسد — و این یکی از مصایب جنگ‌هایی از این دست به شمار می‌رود. من دقیقاً اطلاع دارم که ما به آب و آتش می‌زنیم تا لباس آزاد آمریکایی را به آن روستاها ببریم و به زن‌ها بپوشانیم که در مواقع قتل‌عام برای نظامیان قابل شناسایی باشند؛ اما می‌دانید که این مردم رسم و رسوم خودشان را دارند و حاضر نیستند تن به کاری بدهند که

آشکارا به نفعشان تمام می‌شود. البته ما هم مجبورشان نمی‌کنیم. اصلاً به همین دلیل در ویتنام هستیم تا به این مردم حق انتخاب شیوه زندگی را بر اساس آداب و رسوم و اعتقاداتشان عطا کنیم.»

شهروند: «به عبارت دیگر، اگر ستوان کالی فقط فرض کرده باشد که او زنی چاق بوده و با همین فرضیه کشته باشدش، با اعتقاد شما به قداست زندگی بشری و زندگی نازادگان سازگاری دارد.»

دغل: «دقیقاً همین‌طور است. اگر به من ثابت شود که ستوان فقط احتمال کمی اضافه‌وزن داده، به شما قول صددرصد می‌دهم که در استیناف او تعصبی به خرج نخواهم داد.»

شهروند: «ولی قربان، فرض کنید و فقط فرض کنید او از حاملگی زن اطلاع داشته.»

دغل: «خب، حالا دیگر به اصل قضیه رسیده‌ایم، نه؟»

شهروند: «متأسفانه همین‌طور است قربان.»

دغل: «بسیار خب، پس حالا به مسئلهٔ سقط جنین عندالمطالبه^۱ می‌رسیم که بی‌هیچ تردیدی از نظر من و بر اساس باورهای شخصی و مذهبی‌ام پذیرفتنی نیست.»

شهروند: «سقط جنین عندالمطالبه؟!»

دغل: «اگر این زن ویتنامی خودش را برای سقط جنین به ستوان کالی نشان داده باشد... بیایید در بحثمان این‌گونه فرض کنیم که او یکی از آن دخترهای دَدَری بوده که همیشه از خانه بیرون می‌زنند و خوش می‌گذرانند و بعد هم زیر بار عواقبش نمی‌روند؛ متأسفانه آن‌ها هم مثل ما از این وصله‌های ناجور دارند: ناهنجارها، ولگردها، لگوری‌ها. همان اقلیت کوچکی که بقیه را هم بدنام می‌کنند... ولی اگر این زن برای سقط جنین خود را به ستوان کالی نشان داده باشد، با نامه‌ای که به فرض

1. abortion on demand

کسی برای او به انگلیسی نوشته و مثلاً ستوان، در گرماگرم آن لحظه، سقط جنین را در جریان مرگ زن مشاهده کرده باشد...»

شهروند: «بله، به نظرم تا این جایش را با شما موافقم.»

دغل: «خب، می‌خواهم بدانم آیا زن هم — اگر نگوییم بیشتر — به همان اندازهٔ ستوان مجرم نبوده؟ فقط می‌خواهم بدانم آیا این موضوع اصلاً برای دادگاه‌های سایگون مطرح نیست؟ بیا بید کاملاً بی‌پرده حرف بزنیم: آدم اگر به دنبال سقط جنین نباشد که نمی‌میرد. اگر خود را در شرایط دشوار سقط جنین قرار ندهد که نمی‌میرد. این کاملاً روشن است.»

شهروند: «موافقم قربان.»

دغل: «بنابراین حتی اگر ستوان در 'سقط جنین عندالمطالبه' مشارکت کرده باشد — من دقیقاً در جایگاه یک وکیل حرف می‌زنم — باید عوامل تخفیف جرم فراوانی را در نظر بگیرید، نه این که تلاش کنید تحت شرایط جنگی یک عمل جراحی را به نمایش بگذارید. به نظرم برای کارهایی کوچک‌تر از این از جراحان بسیاری تقدیر شده است.»

شهروند: «چرا تقدیر شده؟»

دغل: «به خاطر شهامتشان.»

شهروند: «اما... اما آقای رئیس‌جمهور، اگر 'سقط جنین عندالمطالبه' نبود، چه؟ اگر ستوان کالی این عمل را بدون تمایل، تقاضا یا خواستهٔ زن انجام داده بود؟»

دغل: «منظورتان شکل آشکار کنترل جمعیت است؟»

شهروند: «خب، شاید بهتر باشد بگوییم شکل آشکار آدم‌کشی.»

دغل: «(اندیشناک) البته سؤال شما بسیار مبهم است. چیزی که ما وکلا آن را نمونهٔ فرضی می‌خوانیم، درست است؟ اگر یادتان باشد، ما فقط فرض می‌کنیم که یک زن حامله در آن گودال بوده. حالا فرض کنید

اصلاً زن حامله‌ای آن‌جا نبوده که در واقع همه مدارک و شواهد پرونده هم این موضوع را ثابت می‌کند. بنابراین ما گرفتار بحث آکادمیک می‌شویم.»

شهروند: «بله قربان، اگر این‌طور فرض کنیم، درگیر بحث آکادمیک می‌شویم.»

دغل: «و البته هیچ‌به‌این معنا نیست که من ارزش بالایی برای آن قایل نیستم. حالا دیگر وقت بیشتری به بررسی پرونده ستوان کالی اختصاص خواهم داد تا ببینم کوچک‌ترین مدرکی دال بر حاملگی یکی از آن بیست و دو زنِ گودالِ مای‌لای وجود دارد یا نه؛ و اگر باشد — اگر چیزی در پرونده ستوان بیابم که با اعتقاد شخصی‌ام به قداست زندگی بشری و زندگی نازادگان سازگار نباشد — از خودم در مقام قاضی، سلب صلاحیت خواهم کرد و پرونده را به معاون رئیس‌جمهور ارجاع خواهم داد.»

شهروند: «از شما ممنونم آقای رئیس‌جمهور. به نظرم، با دانستن این موضوع، همه ما امشب راحت‌تر بخوابیم.»

دغل کنفرانس مطبوعاتی برگزار می‌کند

آقای بمال: «قربان، با توجه به این‌که بیانیهٔ سن دمنشیا^۱ در سوم آوریل بحث‌های فراوانی برانگیخت، اکنون به نظر می‌رسد بخشی از آن گفتگوها بر این ادعای صریح شما، که مدافع سرسخت حقوق نازادگان هستند، متمرکز شده. بسیاری انگار بر این باورند که نسبت شما با نازادگان، درست مثل نسبت مارتین لوتر کینگ^۲ با سیاهان آمریکا است یا مثلاً نسبت رابرت اف. کارینمای فقید^۳ با مکزیکی‌تبارها و پورتوریکویی‌های محروم این کشور. عده‌ای معتقدند بیانیهٔ سن دمنشیا در کنار خطابهٔ معروف دکتر کینگ 'من رؤیایی دارم' در کتاب‌های تاریخ ثبت خواهد شد. آیا این مقایسه‌ها را مناسب می‌دانید؟»

دغل: «خب، البته مارتین لوتر کینگ مرد بسیار بزرگی بود اما دیگر

۱. Dementia: زوال عقل و اختلال مشاعر. — م.

۲. Martin Luther King: کشیش باپتیست و رهبر سیاهان آمریکا در مبارزهٔ صلح‌آمیز علیه تبعیض نژادی. سخنرانی او با جملهٔ آغازین «من رؤیایی دارم» از شهرت بسزایی برخوردار است. کینگ در ۱۹۶۴ جایزهٔ صلح نوبل را گرفت و در ۱۹۶۸ در ممفیس ترور شد. — م.

۳. اشاره به رابرت اف. کندی، سیاستمدار و برادر کوچک‌تر جان اف. کندی دارد، که در سال ۱۹۶۸ ترور شد. — م.

باید بپذیریم که او مرده است. او در مبارزه برای برابری حقوق قومش رهبری بی‌نظیر بود و معتقدم جایی برای خودش در تاریخ خواهد یافت. ولی در عین حال فراموش نکنید او مثل من رئیس‌جمهور آمریکا نبود و مثل من اختیارات قانونی نداشت و این تفاوت بزرگی است که نباید از نظرها پنهان بماند. من فکر می‌کنم با فعالیت در حیطهٔ قانون اساسی بتوانم خیلی بیشتر از آنچه دکتر کینگ خارج از قانون و فقط برای یک نژاد خاص مد نظر داشت، در حمایت از نازادگان انجام دهم؛ و این به معنای انتقاد از دکتر کینگ نیست، بلکه حقیقتی ساده است. البته می‌دانم که دکتر کینگ به طرز فجیعی به شهادت رسید. بنابراین اجازه بدهید موضوعی را برای دشمنانم و دشمنان نازادگان کاملاً روشن کنم. برای این که اشتباهی پیش نیاید، باید بگویم: آنچه بر سر مارتین لوتر کینگ آوردند، آنچه بر سر رابرت اف. کاریزما و جان اف. کاریزما^۱ و قبل از او بر سر همهٔ آمریکاییان بزرگ آوردند، لحظه‌ای مانع من در انجام تلاشی که آغاز کرده‌ام نخواهد شد. من هرگز از نظامیان و تندروها و افراطیون متعصب باکی به دل ندارم. ترسی از برقراری عدالت برای آن‌ها که هنوز در رحم به سر می‌برند ندارم. و اجازه بدهید موضوع دیگری را هم روشن کنم: من فقط از حقوق جنین‌ها حرف نمی‌زنم. نطفه‌های میکروسکوپی هم هستند. و فقط این موجودات کوچک روی جفت‌اند که، چون نماینده و سخنگویی در دولت ملی ما ندارند، 'محرومان' واقعی هستند، وگرنه برای سیاهان و پورتوریکویی‌ها و هیسپی‌ها و از این قماش همیشه کسی پیدا می‌شود که روضه بخواند. چرا تلویزیون‌های ما مدام آشوب و بلوا و تظاهرات و مسخره‌بازی نشان می‌دهند؟ چون این‌ها موضوعاتی هستند که متأسفانه اخبار را می‌سازند؛ اما چند نفر

۱. جان اف. کندی، سی و پنجمین رئیس‌جمهور ایالات متحدهٔ آمریکا، که در سال ۱۹۶۳ ترور

تاکنون پی برده‌اند که در این سرزمین بزرگ میلیون‌ها میلیون جنین، از نظر شکل و ساختار، دچار حادثترین و پیچیده‌ترین تغییرات می‌شوند، بی‌این‌که پرچمی مقابل دوربین تکان دهند، ترافیک را مختل کنند، رنگ بپاشند، حرف رکیک بزنند و لباس‌های عجیب و غریب بپوشند. بله، آقای بی‌باک.»

آقای بی‌باک: «اما قربان، در مورد آن دسته از جنین‌هایی که معاون رئیس‌جمهور 'مسئله‌ساز'شان نامیده، چه می‌گویید؟ به نظر من منظورش دقیقاً آن‌هایی هستند که در پنج‌ماهگی شروع به لگد زدن می‌کنند. آیا قبول دارید که آن‌ها موجوداتی 'ناسپاس' و 'ناراضیان' سیاسی‌اند؟ و در این صورت، تا چه حد می‌خواهید کنترلشان کنید؟»

دغل: «خب، اول از همه باید بگویم که ما با تفاوت‌های ظریف قانونی طرفیم. خوشبختانه (لبخندی دلشین و شیطنت‌آمیز) من و کیلم و آموزش‌هایی که دیده‌ام کم‌کم می‌کند که این تفاوت‌ها را ببینم (دوباره قیافه‌ای جدی به خود می‌گیرد). من معتقدم در این‌جا باید خیلی دقت کنیم و بین دو نوع فعالیت، یعنی لگدپرانی در شکم مادر — که معاون رئیس‌جمهور به آن اشاره می‌کند — و حرکت در رحم، تفاوت قایل شویم؛ و شک ندارم آقای معاون نیز همین نظر را دارند. برخلاف آنچه در تلویزیون پخش می‌کنند، ایشان هرگز نگفته که همه جنین‌های فعال در رحم مسئله‌سازند. هیچ‌کس در این دولت چنین اعتقادی ندارد. در واقع من همین امروز با دادستان کل، جناب 'مودی' و آقای 'عرعر' در ای‌بی‌آی صحبت کردم و همه با هم توافق داشتیم که حرکات خاص جنین در رحم، پس از پنج‌ماهگی، نه تنها اجتناب‌ناپذیر است بلکه، در یک حاملگی عادی، مطلوب به نظر می‌رسد.

«اما در مورد آن موضوع دیگر. به شما اطمینان می‌دهم که این دولت به هیچ وجه عاطل و باطل نمی‌نشیند تا زنان آمریکایی در معرض

جفتک‌پرانی مستی تودهٔ خشونت‌طلب پنج‌ماهه قرارگیرند. نازادگان ما آمریکایی‌ها، از هر نظر، عالی‌ترین گروهی هستند که آدم در سراسر دنیا سراغ دارد (و من هرچه در این مورد بگویم باز کم گفته‌ام) ولی در میان‌شان چند تایی هم نخاله پیدا می‌شود که معاون رئیس‌جمهور به‌حق و با فصاحت پرشور خاص خود آن‌ها را 'ناسپاسان' و 'مشکل‌آفرینان ناراضی' نامیده. البته من به دادستان کل آموزش‌های لازم را داده‌ام تا با آن‌ها برخورد مناسبی نشان دهد.»

آقای بی‌باک: «لطفاً بگویید این برخورد از چه نوعی خواهد بود؟ آیا زندان‌های ما مملو از نطفه‌های شورشی خواهد شد؟ در آن صورت، چه خواهید کرد؟»

دغل: «شاید بتوانم با اطمینان بگویم که ما بهترین سازمان‌های اجرای قانون را در سراسر جهان داریم و بی‌شک دادستان کل، جناب 'مودی'، مشکلات آیین‌نامه‌ای را برطرف خواهد کرد. آقای متواضع.»

آقای متواضع: «آقای رئیس‌جمهور، به‌رغم تمامی مشکلات طاقت‌فرسای ملی و بین‌المللی که مدام شما را تحت فشار قرار می‌دهد، لطفاً بفرمایید چرا تصمیم گرفته‌اید خود را وقف موضوع فراموش‌شدهٔ حقوق جنین‌ها کنید؟ به نظر می‌رسد در این مورد خاص زود از کوره درمی‌روید. علت خشم شما چیست قربان؟»

دغل: «چون من هیچ‌گونه بی‌عدالتی را در هیچ دوره‌ای از حیات ملی‌مان تحمل نمی‌کنم. چون جامعهٔ ما فقط برای ثروتمندان و نورچشمی‌ها ساخته نشده و اکثریت فاقد قدرت نیز در آن حقی دارند. شما خودتان خیلی خوب می‌دانید که این روزها چقدر دربارهٔ قدرت سپاهان، قدرت زنان یا قدرت این و آن حرف می‌زنند. اما پس قدرت آن‌ها که به دنیا نیامده‌اند چه می‌شود؟ آیا چون نطفه هستند، هیچ حق و

حقوقی ندارند؟ من فکر می‌کنم که دارند و می‌خواهم برای حقوقشان مبارزه کنم. آقای ناقلا.»

آقای ناقلا: «آقای رئیس‌جمهور، همان‌طور که مستحضرید، عده‌ای معتقدند مصالح سیاسی شما را به این جریان کشانده. نظر خودتان در این مورد چیست؟»

دغل: «فکر می‌کنم آن‌ها به طرح پیشنهادی من و انجام دادن اصلاحاتی بنیادی در انتخابات ۷۲، که به نازادگان نیز حق شرکت می‌دهد، بدبینانه نگاه می‌کنند.»

آقای ناقلا: «به اعتقاد من ترس آن‌ها از این است که شما، با پایین آوردن سن رأی و اعطای حق رأی به نازادگان، آرای حزب دموکرات را خنثی کنید. می‌گویند استراتژیست‌هایتان به این نتیجه رسیده‌اند که حتی اگر آرای هجده تا بیست و یک‌ساله‌ها را از دست بدهید، در صورتی که جنوب، کالیفرنیا و نطفه‌ها و جنین‌های سواحل گوشه و کنار را با خود همراه کنید، دور دوم انتخابات را برده‌اید. آیا در این تحلیل سیاسی و علاقه‌ناگهانی شما به قدرت نطفه‌ها حقیقتی نهفته نیست؟»

دغل: «آقای ناقلا، دلم می‌خواهد جوابی شخصی بدهم و قضاوت را به عهده شما و بینندگان تلویزیون بگذارم. مطمئن باشید من از عقاید کارشناسان مطلعم. برای برخی از آن‌ها احترام زیادی قایلیم و بی‌شک حق دارند هرچه دل‌تنگشان می‌خواهد بگویند؛ گرچه آدم همیشه امیدوار است که حرف‌هایشان در جهت منافع ملی باشد... بگذارید به همه شما و آمریکایی‌ها خاطرنشان کنم — چون این حقیقتی است که گویی در سراسر این گفتگو نادیده انگاشته شده — من آدم تازه‌کار تازه‌به‌دوران رسیده‌ای نیستم که حالا بخواهم حقوق نازادگان را علم کنم و برای خودم دوره بیفتم. به عبارت ساده‌تر، من که در ایالت

بزرگ کالیفرنیا به دنیا آمده‌ام، زمانی نازاده بوده‌ام و این در اسناد و بایگانی‌ها ثبت شده و هر کس بخواهد، می‌تواند برود و ببیند. البته شما در تلویزیون و روزنامه‌ها، که به قلم بعضی از خود شما آقایان می‌چرخد، این چیزها را پیدا نمی‌کنید (لبخندی دلنشین و شیطنت‌آمیز) اما حقیقت محض است. (قیافه‌ای جدی به خود می‌گیرد.) در واقع من یک کویکر^۱ نازاده بوده‌ام؛ و بگذارید خاطر نشان کنم — چون این مسئله، به خاطر حملهٔ شریانه و ابلهانه‌ای که علیه معاون رئیس‌جمهور شده، ضروری به نظر می‌رسد — معاون رئیس‌جمهور، آقای بی‌نام و نشان، هم زمانی یک نازاده بوده، یک آمریکایی — یونانی نازاده و همواره به آن افتخار کرده. ما همین امروز صبح با هم صحبت می‌کردیم که چگونه او زمانی یک آمریکایی — یونانی نازاده بوده و چقدر این موضوع برای او اهمیت داشته! و آقای وزیر دنبه‌جان و آقای وزیر پیری جان نمیری و دادستان کل هر کدام برای خودشان زمانی نازاده بوده‌اند. من می‌توانم همهٔ اعضای کابینه‌ام را نام ببرم و به شما نشان دهم که تک‌تک این مردان نیک زمانی نازاده بوده‌اند. حتی آقای وزیر دمدمی نیز زمانی نازاده بوده، که خودتان بهتر می‌دانید، وقتی این‌جا با تیم ما کار می‌کرد، اختلاف‌نظرهایی با او داشتیم؛ و اگر نگاهی به رهبران جمهوری‌خواه در مجلس و در سنا بیندازید، مردانی را خواهید یافت که زمان درازی قبل از انتصابشان، در یکی از مناطق این کشور، در مزارع، شهرهای صنعتی و شهرهای کوچکی که در طول و عرض این جمهوری بزرگ گسترده‌اند نازاده بوده‌اند. زن خود من زمانی نازاده بوده و اگر احتمالاً یادتان باشد، همهٔ بچه‌های من زمانی نازاده بوده‌اند.

«بنابراین وقتی می‌گویند دیکسون فقط برای کسب آرای بیشتر

۱. عضو کلیسای انجمن دوستان. جریانی مذهبی که خود را وقف اصول صلح‌آمیز کرده و مراسم رسمی کلیسا از جمله نیایش را مردود می‌شمارد. — م.

سنگ نازادگان را به سینه می‌زند... فقط از شما می‌خواهم این فهرست نازادگانی را که من در زندگی شخصی و اجتماعی‌ام با آن‌ها سروکار دارم، مد نظر داشته باشید و بعد قضاوت کنید. به نظرم در خواهید یافت که با گذشت هر روز، مردم این کشور به این نتیجه خواهند رسید که در این دولت، جنین‌ها و نطفه‌های آمریکایی سرانجام حقوق خود را بازمی‌یابند. دلبرخانوم! به نظرم ابروهایتان را بالا انداختید.»

دلبرخانوم: «قربان، فقط می‌خواستم بگویم پرزیدنت 'بی. جانسون' چاچول‌باز^۱ هم قبل از این که قدم به کاخ سفید بگذارد نازاده بوده. البته ایشان عضو حزب دموکرات بودند. ممکن است در این مورد هم نظری بدهید؟»

دغل: «دلبرخانوم، من اولین نفر در این پست بودم که نازاده بودن پیشینیانم را ستایش کرده‌ام. شک ندارم او، قبل از قدم نهادن به زندگی اجتماعی، نطفه^۲ برجسته‌ای در تگزاس بوده. من ادعا نمی‌کنم دولت اولین دولت تاریخ است که بر موضوع حقوق جنینی اشراف کامل دارد، می‌گویم ما می‌خواهیم کاری برای آن‌ها انجام دهیم. آقای واقع‌بین.»

آقای واقع‌بین: «آقای رئیس‌جمهور، می‌خواهم نظر شما را در مورد مشکلات علمی اعطای حق رأی به نازادگان بدانم.»

دغل: «البته، آقای واقع‌بین. شما با این کلمه^۳ 'علمی' درست به هدف زدید. برای این که اشتباهی پیش نیاید باید بگویم مشکل، مشکل نسبت‌های گیج‌کننده است. بعید نیست در روزنامه‌های فردا بنویسند: غیرممکن است. ناشدنی است. یک خواب اتوپایی است و از این قبیل حرف‌ها؛ اما اگر خاطرتان باشد، وقتی پرزیدنت کاریزما در سال ۱۹۶۱ به کنگره رفت و اعلام کرد که این کشور قبل از پایان دهه انسان به کره^۴ ماه خواهد فرستاد، عده‌ای آماده می‌شدند تا به او برچسب رؤیایی و

۱. سی و ششمین رئیس‌جمهور آمریکا. — م.

خواب‌دیده بزنند؛ ولی ما انسان را به ماه بردیم. با دانش و کار گروهی آمریکایی انسان به ماه فرستادیم. به همین دلیل، من اطمینان صددرصد دارم که مردم علم‌شناس و فناوری‌پرست ما می‌روند تا خود را وقف اعطای حق رأی به نازادگان کنند و این حتی به یک دهه نیز نمی‌کشد و قبل از نوامبر سال ۱۹۷۲ به واقعیت خواهد پیوست.»

آقای واقع‌بین: «ممکن است بفرمایید یک برنامهٔ ضربتی از این دست چقدر هزینه برمی‌دارد؟»

دغل: «من ظرف ده روز آینده بودجهٔ پیشنهادی‌ام را تسلیم‌کنگره خواهم کرد ولی اجازه بدهید بگویم: بدون ایثار و فداکاری نمی‌توان به شکوه و عظمت رسید. برنامهٔ تحقیق و توسعه، طبق برآورد مشاوران علم‌شناس من، 'ارزان' به دست نخواهد آمد و در کل آنچه در موردش حرف می‌زنیم، کمتر از اصل بنیادی دموکراسی — یعنی حق رأی — نیست. باور نمی‌کنم وقتی می‌توان چنین قدم بزرگی برداشت، اعضای‌کنگره باز هم بخواهند حزب‌بازی راه بیندازند و سیاست‌بافی کنند؛ قدمی که نه‌تنها برای ملت ما، بلکه برای نوع بشر پیشرفت بزرگی به شمار می‌آید. مثلاً تصورش را هم نمی‌کنید که این قضیه چه تأثیری بر مردم کشورهای در حال توسعه خواهد گذاشت. روس‌ها و چینی‌ها حتی به بزرگ‌ترها نیز حق رأی نمی‌دهند و این‌جا ما در آمریکا، میلیارد‌ها میلیارد دلار پول مالیات‌دهندگان را خرج یک پروژهٔ علمی می‌کنیم تا به آن‌هایی که نه می‌بینند، نه می‌شنوند، نه حرف می‌زنند و نه حتی فکر می‌کنند، حق تعیین سرنوشت خودشان را به معنای واقعی کلمه بدهیم. ما بچه‌هایمان را برای جنگ و شهادت به سرزمین‌های دوردست می‌فرستیم تا مردم بی‌دفاع حق انتخاب حکومت دلخواهشان را داشته باشند و بعد برمی‌گردیم و از اعطای همان حق به بخش عظیمی از جمعیتمان، فقط به دلیل این‌که به جای نیویورک سیتی در

جفت یا رحم زندگی می‌کنند، سر باز می‌زنیم. چه شوخی غمناکی! به‌راستی که این از علایم آشفتگی و سالوس ملی است. آقای میچ‌گیر.» آقای میچ‌گیر: «آقای رئیس‌جمهور، آنچه مرا تکان می‌دهد این واقعیت است که شما تا به امروز به عنوان فردی شناخته شده‌اید که گرچه با روش‌ها و ایده‌های 'جوانان' بیگانه نیست، همواره نسبت به آگاهی آن‌ها تردید داشته که البته این چندان هم ناخواسته نبوده. آیا پشتیبانی از حقوق کسانی که به مرحله‌ی جوانی نرسیده‌اند و هنوز در دوران تکوین به سر می‌برند، یک عقب‌گرد رادیکال نیست؟ امیدوارم اصطلاح درستی به کار برده باشم.»

دغل: «خب، خوشحالم این نکته را پیش کشیدید؛ چون فکر می‌کنم یک بار و برای همیشه نشان خواهد داد من چقدر انعطاف‌پذیرم و چقدر همیشه مشتاقم حرف‌های مردم را بشنوم و به تقاضای هر گروه اقلیتی، هر قدر هم که ضعیف باشند، پاسخ دهم. به شرط این که حرف منطقی بزنند و فحش و فضحیت و رنگ‌پاشی به راه نیندازند. باید این ارگان‌های کوچک را سرمشق خود قرار دهیم که به هیچ دلیلی حاضر نمی‌شوند فقط برای پرت کردن حواس رئیس‌جمهورشان از مسابقات راگبی، در چمنزار کاخ سفید اردو بزنند. آن‌ها با سکوت شرافتمندانه و ادب خود واقعاً مرا تحت تأثیر قرار داده‌اند. فقط امیدوارم همه‌ی آمریکایی‌ها، مثل خود من، به نازادگانمان افتخار کنند.»

آقای شیفته: «آقای رئیس‌جمهور، من شیفته‌ی جنبه‌ی تکنولوژیک کار شده‌ام. لطفاً اشاره‌ی مختصری بفرمایید که نازادگان دقیقاً چگونه آرایش را در صندوق خواهند انداخت؟ من مخصوصاً شیفته‌ی این نطفه‌های روی جفتم که حتی سیستم عصبی رشدیافته هم ندارند، چه رسد به اندام‌های ماهیچه‌ای که لازمه‌ی یک رأی‌گیری معمولی‌اند!»

دغل: «خب، اول از همه باید یادآوری کنم که در قانون اساسی ما

هیچ‌چیز مانع از رأی دادن نمی‌شود، حتی عقب‌ماندگی جسمی. نه، این‌جا از آن کشورها نیست. ما در این کشور معلولان عزیز فراوانی داریم که البته مثل راهپیمایان جزو 'اخبار' نیستند.»

آقای شیفته: «من نگفتم این نطفه‌ها به دلیل نداشتن سیستم عصبی مرکزی باید از رأی دادن محروم شوند. من به ساز و کار شگفت‌انگیز آن فکر می‌کردم. مثلاً اگر این نطفه‌ها نتوانند روزنامه بخوانند و تلویزیون تماشا کنند، چگونه دیدگاه‌های مختلف را می‌سنجند و از میان کاندیداهای گوناگون، انتخاب هوشمندانه‌ای انجام می‌دهند؟»

دغل: «خب، به نظر شما بر این ادعای بزرگ انگشت گذاشته‌اید که نازادگان نیز حق رأی دارند و محرومیت دیرینهٔ آن‌ها از حق رأی جنایتی هولناک به شمار می‌رود. این‌جا دیگر پس از مدت‌ها، ما گروه بزرگی از رأی‌دهندگان را داریم که به‌سادگی با روایت‌های دگرگون و تحریف‌شده از واقعیت گمراه نمی‌شوند. واقعیتی که از طریق رسانه‌های مختلف به ملت آمریکا تحمیل می‌شود. آقای منطقی.»

آقای منطقی: «اما چطور ممکن است با ذهنشان، یا زرده و هستهٔ سلول و هرچه دارند، به نتیجه‌ای برسند آقای رئیس‌جمهور؟ خیلی‌ها معتقدند که آن‌ها در آنچه در انتخابات اتفاق می‌افتد کاملاً بی‌گناه‌اند.»

دغل: «بی‌گناه خواهند بود آقای منطقی، اما بگذارید سؤالی از شما و همهٔ بینندگان تلویزیون بکنم: یک بی‌گناه کوچک چه ایرادی دارد؟ ما زبان رکیک داشته‌ایم. بدبینی داشته‌ایم. مازوخیسم و وای و اوایلا داشته‌ایم. شاید امروز دوز بالایی از آدم‌های بی‌گناه تنها چیزی باشد که این کشور برای رسیدن به شکوه مجدد خود نیاز دارد.»

آقای منطقی: «بی‌گناهان بیشتر آقای رئیس‌جمهور؟»

دغل: «آقای منطقی، اگر مجبور باشم بین آشوب و طغیان و نزاع و نارضایتی در یک دست و بی‌گناهی بیشتر در دست دیگری یکی

را انتخاب کنم، به نظرم بی‌گناهی را انتخاب می‌کنم. آقای بدقلق.»
آقای بدقلق: «آقای رئیس‌جمهور، در صورتی که تمام این قضایا در انتخابات ۷۲ به وقوع بپیوندد، چرا معتقدید نطفه‌ها و جنین‌های واجد حق رأی شما را به رقبای دموکراتان ترجیح خواهند داد؟ در مورد فرماندار افراطی، چه می‌گویید؟ اگر او دوباره کاندیدا شود، بخش مهمی از آرای جنین‌ها را، به‌خصوص در جنوب، به خود اختصاص نخواهد داد؟»

دغل: «بگذارید این‌طور بگویم: من برای فرماندار جرج افراطی آلابامایی، بیشترین میزان احترام را قایلیم. مثل همان احترامی که برای سناتور هوبرت توخالی، قایلیم. آن‌ها هر دو مردان کارآمدی هستند و مطمئنم با اعتقاد راسخ از راست تندرو و چپ افراطی جانبداری می‌کنند. اما راستش من تا به حال از هیچ‌یک از این آقایان نشنیده‌ام که، با همه تندروی‌هایشان، صدایشان را به طرفداری از نازادگان — این محروم‌ترین گروه آمریکایی — بلند کنند. در نتیجه بی‌دلیل نبود که می‌گفتم با فرارسیدن انتخابات، نطفه‌ها و جنین‌های این کشور به یاد خواهند آورد چه کسی برای آن‌ها تلاش کرد و که بود که عامه‌پسندترین و باب‌روزترین دیدگاه‌ها را تبلیغ کرد. و به یاد خواهند داشت چه کسی، در میانه یک جنگ خارجی و یک بحران نژادی داخلی، خود را وقف کرد تا از این کشور مکان مناسبی برای زندگی افتخارآمیز نازادگان بسازد.»

«تنها امیدم این است که آنچه در زمان تصدی این پست و در حد توانم به طرفداری از آن‌ها انجام می‌دهم، روزی به جهانی بینجامد که در آن هر کسی، بدون توجه به رنگ و نژاد و مذهب، نازادهای باشد. به نظرم اگر رؤیایی در سر داشته باشم، همین است. خانم‌ها و آقایان، متشکرم.»
آقای بمال: «از شما بسیار ممنونیم آقای رئیس‌جمهور.»

دغل بحران دیگری دارد؛ یا نشست آموزشی فنون مسابقه

دغل لباس مخصوص بازی راگبی را، که طی چهار سال نیمکت‌نشینی در کالج پریسیر^۱ می‌پوشید، به تن دارد. گرمکنش، که چهل سال پیش خریده بود، هنوز مثل روز اول کاملاً نوست. شب‌هنگام که، سرگشته و حیران از بار مسئولیت ریاست جمهوری، بی‌خوابی به سرش می‌زند، دم‌به‌دم از تخت‌خوابش پایین می‌آید و دزدانه از کاخ سفید بیرون می‌زند و به اتاق رختکن ضدانفجار زیرزمینی (که تحت نظارت او، بازیکنان آماتور بالتیمور و هیئت انرژی اتمی آن را ساختند) می‌رود. طوری لباس پوشیده که گویی برای «مسابقه‌ای بزرگ» مقابل «رقیب تاریخی» پریسیر آماده شده است و، درست مثل دوران حمله کامبوج و کشتار کنت استیت^۲، کتف‌بندش و گل‌میخ کفش‌ها، کلاه ایمنی و شورت چسبانی که روی بیضه‌بند چرمی پهلوانی خود بسته و پشت کردنش به آینه و نگاهش از روی شانه‌های بزرگش به شماره‌ای که بر پشت

1. Prissier

۲. Kent State: اشاره‌ای است به تیراندازی به دانشجویان معترض به جنگ ویتنام در دانشگاه کنت استیت اوهایو در سال ۱۹۷۰. — م.

خود دارد برای بازگرداندن امیدش در اجرای کاری که به پشتیبانی از دویست‌میلیون آمریکایی به عهده گرفته کافی می‌نماید. در واقع، حتی در میانهٔ شگفت‌انگیزترین اشتباهات بین‌المللی و فجایع داخلی، تاکنون توانسته با کمک لباس راگی و یک فیلم جنگی خوب، مثل توصیف خودش از رهبری واقعی در کتاب ششصد بحران، «رهبری خونسرد، قاطع و بااعتمادبه‌نفس»، از مهلکه جان سالم به در ببرد. زمانی آنچه را در مورد رهبری از شورش‌های سال ۱۹۵۸ کاراکاس — که در زمان معاونت او و در پی دیدارش از کاراکاس اتفاق افتاد — آموخته بود، در جمله‌ای خلاصه کرد تا، با تمرکز کامل بر چگونگی رویارویی با خطر، بر هر اندیشه‌ای در مورد هراس شخصی‌اش خط بطلان بکشد و در کتابش نوشت: «آنچه در شرایطی از این دست ضروری می‌نماید این نیست که 'شجاعانه' با خطر مواجه شویم و نامش را 'فداکاری' بگذاریم — باید، با تمرکز بر چگونگی مواجهه با خطر، ترس‌های شخصی را از دل پاک کنیم.»

اما امشب، هر قدر هم که مقابل آینهٔ قدی پارس کرده و ژست دورخیزکننده‌ها را گرفته و دستانش را عقب برده تا تویی فرضی را (در حالی که خط مقابل به او حمله کرده) برای پاس‌گیر پایین زمین پرتاب کند، نتوانسته بر هراس شخصی خود خط بطلان بکشد و فکر «فداکاری» هم دریچه‌ای به رویش نگشوده است. به‌رغم دو ساعت تمام بازی مقابل آینه — و هشتاد و هفت پاس موفق از یکصد پاس و دستاوردی معادل دوهزار و ششصد و ده یارد برای یک شب (رکوردها کاخ سفید) — هنوز قادر نیست برای مقابله با خطری که مقابلش سبز شده تمرکز کند. بنابراین تصمیم گرفته نزدیک‌ترین مشاوران خود را از خواب بیدار کند و آن‌ها را به خاطر آنچه در اصطلاح راگی «نشست آموزشی» نامیده می‌شود، به اتاق رختکن زیرزمینی فراخواند.